



«آن دل شکسته، آن سربریده در کربلا، او وطن من و حرکت من و نیروی من است.

آنچه خدای سبحان می خواهد، برای من معیار ارزش است.
وطن من حسین است....

من با جسم و روحم به حسین منسوبم،
بلکه هر حرکت و سکونم معیارش حسین است.
وطن من حسین است....»

سید احمد الحسن، ۲۶ ژوئن ۲۰۲۶، پیام صفحات ایکس و فیس بوک.

پاسخ هایی به کشیش ساسان توسلی | قسمت سوم

ماتریالیسم زیر ذره بین علم

سرآغاز مسیر کمال

شاخه و نهال | قسمت دوم

تحلیل یک سوء برداشت
درباره گیلگمش



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پیام خیر و رحمت

فهرست

تحلیل یک سوءبرداشت درباره گیلگمش.....۳

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده عیسی
مسیح - احمد الحسن - (فصل دوم).....۱۰

ماتریالیسم زیر ذره بین علم.....۱۷

نقد برنامه مقایسه الهیات اسلام و مسیحیت.....۲۳

سفر کمال و طلب علم و دانش.....۳۰



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۲۷، جمعه ۲۶ تیر ۱۴۰۵،
۲ صفر ۱۴۴۸، ۱۷ جولای ۲۰۲۶
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:

WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYoon.CO



هر گونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

مقالات نشریه در سایت زمان ظهور و همچنین نرم‌افزار
المهدیون در دسترس هستند.

www.zamanezohoor.com

الحمد لله رب العالمین



تحلیل یک سوء برداشت دربارهٔ گیلگمش

به قلم یحیی مدبر





مقدمه

سید احمد الحسن با استناد به شواهد درون‌متنی و تحلیل محتوایی، اثبات کرده است که حماسه گیلگمش نه صرفاً متنی اسطوره‌ای، بلکه متنی دینی است و گیلگمش نیز شخصیتی الهی و هدایتگر به‌شمار می‌آید. بر پایه این دیدگاه، ساختار و محتوای حماسه، حامل پیام‌هایی معنوی و آموزه‌هایی درباره سیر انسان به‌سوی کمال و معرفت الهی است.

با این حال، بخشی از متن حماسه وجود دارد که در نگاه نخست با این خوانش دینی در تعارض به نظر می‌رسد؛ تا جایی که پژوهشگرانی چون ساموئل نوآ کریمر، گیلگمش را دیکتاتوری ستمگر توصیف کرده‌اند. این امر می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری شبهاتی در خصوص نظریه دینی بودن متن حماسه گیلگمش و دینی بودن شخصیت گیلگمش در این حماسه باشد.

مقاله حاضر به بررسی همین بخش محل مناقشه در حماسه می‌پردازد؛ بخشی که خاستگاه اصلی برداشت‌های منفی از شخصیت گیلگمش بوده است. با تحلیل پاسخ سید احمد الحسن به این شبهه، نشان داده خواهد شد که این تصویر ابتدایی نه‌تنها با جایگاه معنوی و دینی گیلگمش ناسازگار نیست، بلکه دقیقاً در امتداد نقش معنوی و مأموریت اصلاحی او قرار دارد. افزون بر این، نکات تحلیلی تازه‌ای نیز در راستای تقویت این رویکرد ارائه خواهد شد.





متن محل مناقشه در حماسه گیلگمش

برای بررسی دقیق این شبهه، لازم است ابتدا به این بخش از متن حماسه گیلگمش رجوع کنیم؛ بخشی که منشأ برداشت‌هایی درباره خشونت و استبداد او شده است. «دلاوران اوروک ناگزیر در اتاق‌های خود، مغموم و معترض ماندند. گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت، و ستم‌های شبانه‌روز او بر مردم پایانی نداشت، اما گیلگمش حامی و نگهدار اوروک است، حصار و حامی، او پشتیبان ماست: نیرومند، زیبا و حکیم گیلگمش هیچ دوشیزه‌ای را برای محبوبش باقی نگذاشت، و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان...» [۱]

همین توصیف، زمینه‌ساز تفسیری خاص از شخصیت گیلگمش شده است. برای مثال، ساموئل نوآ کریمر، از برجسته‌ترین پژوهشگران مطالعات سومری، براساس همین بخش از حماسه، گیلگمش را یک دیکتاتور ستمگر توصیف می‌کند و رفتار او را مصداقی از سوءاستفاده از قدرت پادشاهی می‌داند. «او یک دیکتاتور بود. ساکنان شهر خود را تحت فشار گذاشت و آن‌ها را شکنجه کرد، و ناعادلانه‌ترین و زشت‌ترین خواسته‌های او، خودسری‌ها و اشباع شهوات و لذت‌های جنسی‌اش بوده است.» [۲]

برداشت ستمگری؛ ناسازگار با متن حماسه

برداشتی که بر پایه این بخش از حماسه گیلگمش، او را پادشاهی ظالم، متجاوز و خودکامه تصویر می‌کند، به روشنی با بخش آغازین همین اثر که سیمایی حکیمانه و عارفانه از او ارائه می‌دهد، در تضاد است. در ابتدای حماسه، گیلگمش چنین توصیف می‌شود:

«لوح اول:
او کسی است که همه چیز را دید؛ پس ای سرزمین من، به یاد او آواز سر ده!
او کسی است که از هر چیز خبر داشت و از عبرت‌هایش بهره‌مند شد،
و او حکیم و عارف به هر چیزی است،
رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت،
و اخبار روزهای پیش از طوفان بزرگ را آورد،
راه درازی به دوردست‌ها سفر کرد تا رنج‌ها و سختی‌ها بر او فرود آمد
همه رنج‌هایش و همه خبرهایش را در سنگ نقش کرد.» [۳]

روشن است که این متن، فردی عالم را توصیف می‌کند که «همه چیز را دید... همه چیز را دریافت... حکیم دانا... رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت»، یا آموزگار مهمی است که علوم با اهمیتی را همراه خود آورده و آن‌ها را به گونه‌ای نقش خواهد کرد که بین مردم باقی بماند، «همه رنج‌هایش و همه خبرهایش را در سنگ نقش کرد.» [۴]

بنابراین، تفسیری که تنها با تکیه بر بخشی از متن، تصویری منفی از شخصیت او ارائه می‌دهد، نه تنها با روایت کلی اثر ناسازگار است، بلکه انسجام و یکپارچگی معنایی حماسه را نیز نادیده می‌گیرد.



پاسخ سید احمد الحسن به تفسیر گیلگمش به عنوان پادشاهی ظالم

در پاسخ به این برداشت نادرست، سید احمد الحسن چنین می‌نویسد:

«برخلاف تصور برخی سومرشناسان، معقول نیست مراد از این قطعه‌ها، دست‌درازی گیلگمش به ناموس‌های مردم یا ستم‌ورزی به آن‌ها باشد؛ چراکه در این صورت حماسه کاملاً متناقض خواهد شد؛ زیرا گیلگمش در ابتدا به والاترین صفاتی که می‌توان یک حاکم عادل را با آن‌ها توصیف کرد، یاد می‌شود؛ حتی در همین سطور نیز او حکیم توصیف می‌شود. حال چگونه ممکن است یک پادشاه حکیم، به ناموس‌های رعیت خود تجاوز کند و آن‌ها را مورد ظلم و ستم قرار دهد؟! بخش بعدی حماسه نیز گیلگمش را با صفاتی والا همچون ایشار، شجاعت و اخلاص می‌ستاید؛ بنابراین چنین متونی یا به‌طور عمدی تحریف شده‌اند، یا سمبلیک هستند و در نتیجه به تفسیر و توضیح نیاز دارند.

اگر متن را با دقت بخوانیم، درمی‌یابیم که منظور، همان نجات‌دهنده نوع انسان از حیوانیتش است؛ نجات‌دهنده نوع انسان که همه امت‌ها، قصه او را بازگو می‌کنند؛ زیرا اگرچه امت‌هایی که پیش از زمان مبعوث شدن او زندگی می‌کرده‌اند، فاقد آمادگی کافی برای استقبال از او بوده‌اند، ولی حداقل افرادی در آن امت‌ها وجود داشته که چه‌بسا این داستان که آن را سینه‌به‌سینه بازگو می‌کنند، آن‌ها را نجات دهد. او همان کسی است که ایشان را به خدا مرتبط می‌سازد و دروازه آسمان را می‌گشاید تا هرکس بخواهد، وحی عظیم را که آشناکننده وی با حقیقتی وجدآور است، بشنود؛ همان حقیقتی که ما را از عدم پدیدار ساخت؛ همان حقیقتی که ما آفریده شدیم تا آن را بشناسیم. بنابراین او همه را به خدا مشغول خواهد ساخت، نه به خودش؛ چراکه اگر وی ایشان را به خودش مشغول و سرگرم سازد - بدون آن‌که هوشیارشان نماید - فرقی بین او و هر طاغوت ستمگری که در پی شهرت و آوازه است وجود نخواهد داشت.





«همان کسی که درخت سدر را از ریشه بیرون کشید؛ شادی و سرور او را در بر گرفت؛ آقا "گیلگمش"، شادی او را در بر گرفت؛ و مردان شهر خود را همچون مردی یگانه مهیا نمود؛

و مردان آن را مانند دوقلوهای هم‌سان، گرد آورد؛ هرکس خانه‌ای داشته باشد، به خانه خود بازگردد! و هرکس مادری داشته باشد، باید به‌سوی مادر خود بازگردد!

و مردان مجرد باید در کنار من بایستند؛ همان‌ها که آنچه من می‌کنم خواهند کرد! و هرکس خانه‌ای داشت، به خانه‌اش بازگشت! و هرکس مادری داشت، به‌سوی مادرش بازگشت! و پنجاه‌تن از افراد مجرد، از کسانی که آنچه او می‌کند خواهند کرد، در کنار او ایستادند.» [۶] و [۷]

شباهت با انجیل: گواهی دیگر بر ماهیت دینی گیلگمش

یکی دیگر از شواهدی که دینی بودن حماسه گیلگمش و نیز ماهیت الهی شخصیت گیلگمش را نشان می‌دهد، شباهت محتوایی و معنایی همان بخش محل مناقشه در حماسه با متون دینی شناخته‌شده است. برای نمونه، بخشی از حماسه که گیلگمش در آن از گسستن پیوندهای خانوادگی سخن می‌گوید، از سوی برخی به‌عنوان نشانه‌ای از قساوت یا تندخویی او تفسیر شده است. با این حال، مفهومی مشابه را می‌توان در خود انجیل نیز یافت؛ آن‌هم در سخنان عیسای مسیح (ع)، یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های دینی تاریخ. در انجیل متی آمده است:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم! زیرا آمده‌ام تا: "پسر را بر پدر، دختر را بر مادر و عروس را بر مادرشوهرش برانگیزانم. دشمنان شخص، اهل خانه خود را خواهند بود." «هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را

اکنون به‌خوبی می‌توانیم دریابیم که چرا «دلوران اوروک ناگزیر در اتاق‌های خود، مغموم و معترض ماندند» و چرا «گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت ... و گیلگمش هیچ دوشیزه‌ای را برای محبوبش باقی نگذاشت و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان»؛ زیرا آن‌ها جملگی دل‌بسته خداوند سبحان شدند و به او تعلق‌خاطر یافتند. گیلگمش نجات‌دهنده آمد و برای این نجات‌یافتگان که در زمانی مشخص پدیدار خواهند شد، دروازه وحی عظیم را گشود و به آن‌ها آموخت که چگونه به خدا دل‌بستگی یابند، چگونه خدا را دوست بدارند و او را در همه‌چیز ببینند و بشنوند.» [۵]

در همین زمینه، دکتر علاء السالم نکته‌ای درخور توجه مطرح می‌کند:

«گیلگمش" نمی‌خواهد کسی که به غیر خدا وابسته است با او همراه باشد؛ از این‌رو تنها جنگجویانی که مجرد هستند به او نزدیک می‌شوند (اشاره‌ای است به این که او هیچ تعلق و وابستگی به دنیا یا هر چیزی که او را از خدا روی‌گردان کند ندارد):



گیلگمش؛ قهرمانی که از خودش آغاز کرد

دعوت به دل‌کندن از دنیا، خانواده، فرزند و آسایش شخصی، اگر از زبان کسی باشد که خود به این وابستگی‌ها دل بسته، ارزشی ندارد. در حماسه گیلگمش، قهرمان داستان تنها مبلغ چنین راهی نیست، بلکه پیش از همه، خودش نخستین گام را در این مسیر برمی‌دارد. او در راه سفر به سمت جدش «زیوسودرا - اوتنایشتیم - نوح» در طلب جاودانگی با بانوی مهمانداری روبه‌رو می‌شود که گویی نماد مستی مردم از دل‌باختگی به دنیا و منیت است.

«بانوی مهماندار به گیلگمش پاسخ داد و گفت: تو هیچ‌گاه آن زندگی را که در پی آن هستی نخواهی یافت، چرا که وقتی خدایان انسان را آفریدند، مرگ را قسمتش قرار دادند، اما زندگی را برای خود نگاه داشتند، اما تو ای گیلگمش، اندرون خود را از طعام آکنده ساز،

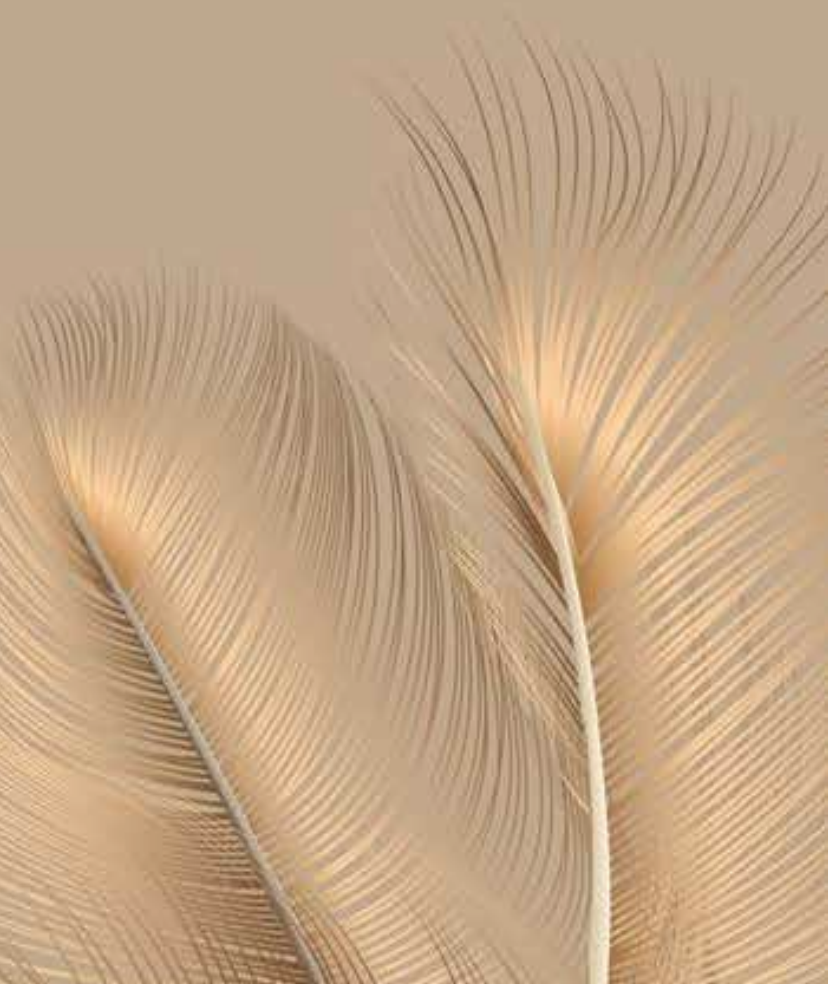
شب و روز، در جشن و طرب باش،
هر روزت را پایکوبی کن،
شب و روز به رقص و بازی پرداز،
جامه‌های پاکیزه و درخشانده به تن کن،
سرت را بشوی و در آب استحمام کن،
به کودک خردسالی که دست‌هایت را گرفته است مهر بورز،

و همسری را که در آغوش داری، شادمان ساز،
این همان نصیب انسان است.
اما گیلگمش این‌گونه ادامه داد و بانوی مهماندار را مخاطب قرار داد و گفت:
ای بانوی مهماندار، راه اوتنایشتیم کدام است؟
راهنمایم کن، چگونه به او برسم؟
اگر راهی باشد که به او برسم، از دریاها نیز
خواهم گذشت،

بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد.
هر که صلیب خود را برنگیرد و از پی من نیاید،
شایسته من نباشد. هر که بخواهد جان خود
را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد و هر که
جان خود را به‌خاطر من از دست بدهد، آن را
حفظ خواهد کرد.» [۸]

مقایسه این دو متن نشان می‌دهد که آنچه در نگاه نخست به‌عنوان خشونت یا بی‌رحمی تعبیر می‌شود، در واقع بیانی دینی از دعوت به گسستن وابستگی‌های دنیوی در مسیر حق است. چنین شباهت مفهومی، خود گواهی است بر دینی بودن متن حماسه گیلگمش و جایگاه الهی شخصیت او. بنابراین، نمی‌توان آن بخش از حماسه را صرفاً نشانه‌ای از ستمگری دانست، بلکه باید آن را در چهارچوب گفتمان معنوی تفسیر کرد.

در همین راستا، می‌توان گفت آنچه به‌عنوان شبهه درباره شخصیت گیلگمش مطرح شد، نه‌تنها با خوانش دینی از حماسه ناسازگار نیست، بلکه خود مؤیدی است بر این تفسیر دینی.





نظر نیز به این نکته اشاره دارد که گیلگمش کاری کرده است که دیگر افراد از دل‌بستگی‌های دنیایی فاصله گرفته و همگی دل‌بسته خداوند سبحان شده‌اند.

همچنین، مشابهت معناداری میان این بخش از متن و سخنان حضرت عیسی (ع) در انجیل مشاهده شد که خود نشان می‌دهد این بخش از متن، نه تنها نشانه‌ای بر دینی نبودن گیلگمش نیست، بلکه برعکس، مؤید ماهیت دینی این بخش از متن و شخصیت گیلگمش به شمار می‌رود.

منابع:

- [۱] طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۳۹.
- [۲] ساموئل کریم، از الواح سومر، ص ۳۰۶.
- [۳] طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۳۵.
- [۴] احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، چاپ دوم، ص ۳۷۱.
- [۵] احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، چاپ دوم، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.
- [۶] ساموئل کریم، سومری‌ها، ص ۲۶۹.
- [۷] علاء السالم، اسراری از سومر، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.
- [۸] انجیل متی ۱۰: ۳۴-۳۹.
- [۹] طه باقر، حماسه گیلگمش، ص ۷۹ تا ۸۲.

اگر رسیدن به او ناممکن باشد، همچنان در بیابان‌ها سرگردان خواهیم رفت.» [۹]
پاسخ سریع و بی‌درنگ گیلگمش به بانوی مهماندار یک پاسخ معمولی نیست؛ این صدای کسی است که بر نفس خود پا گذاشته، کسی که خواسته‌های طبیعی انسانی را در راه رسیدن به حقیقتی والا قربانی کرده است. در این لحظه، او با ژن‌های خودخواهش که او را به توجه به خودش، زن و کودکانش دعوت می‌کنند، مبارزه می‌کند و بر آن‌ها پیروز می‌شود.

جمع‌بندی نهایی

در این مقاله، شبهه‌ای درباره نظریه دینی بودن متن حماسه گیلگمش و شخصیت دینی گیلگمش مورد بررسی قرار گرفت. با تحلیل دقیق بخشی از متن که محل این شبهه بود و قرار دادن آن در کنار سایر بخش‌هایی که معنای روشنی دارند، نشان داده شد که تفسیر قابل‌قبولی که با کلیت اثر هماهنگ باشد، این است که گیلگمش همان نجات‌دهنده نوع انسان از حیوانیت خویش است. متن مورد



گفت و گوی داستانی دربارہٴ دعوت فرستادہٴ عیسیٰ مسیح۔ احمد الحسن۔

(فصل دوم)

شاخہ و نرہال

بہ قلمِ متیاس

قسمت دوم



اورشلیم! آواز شادمانی بده. اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم است و بر الاغ و بر کرّه بچه الاغ سوار است.» مشخص است که منظور از ذکر هم «الاغ» و هم «کرّه بچه الاغ» این نیست که پادشاه بر هر دو سوار بوده است، بلکه با توجه به ساختار توازی، بیشتر مفسران بر این باور هستند که منظور آیه یک حیوان واحد است؛ یعنی همان حیوان به دو تعبیر توصیف شده است، نه این که عیسی دو حیوان جداگانه را سوار شده باشد. یا ساده‌تر بگوییم، کلمه «و» بین «بر الاغ» و «بر کرّه الاغ» به معنای هم‌زمان سوار شدن بر دو حیوان نیست، بلکه به‌عنوان «حتی، حتی اگر بخواهی دقیق‌تر بگویی...» به کار رفته است. یعنی پادشاه بر الاغ، یا دقیق‌تر بگوییم، بر کرّه الاغ سوار است.»

ساره که تا این زمان سکوت کرده بود و به توضیحات پدر و الیاس گوش می‌داد، تصمیم گرفت در گفت‌وگو شرکت کند. او از همسرش عذرخواهی کرد و گفت: «الیاس جان! پوزش می‌خواهم. اگر اجازه بدهی، من پاسخ این سخن پدر را بدهم.»

سپس رو به پدر کرد و گفت: «پدرجان! نظر مفسران که الهام‌شده از وحی نیست و قطعاً خطا و اشتباه در این نظرات وجود دارد. می‌دانید، اکنون ناخودآگاه به یاد این آیه افتادم:

«اما در میان قوم، انبیای دروغین نیز بودند، همان‌گونه که در میان شما نیز معلمان دروغین خواهند بود که پنهانی بدعت‌های مهلک خواهند آورد و حتی سروری را که ایشان را خریده، انکار خواهند کرد و این‌گونه، هلاکتی سریع بر خود فرو خواهند آورد. بسیاری فجور ایشان را پیروی خواهند کرد، و به سبب آنان راه حق مذمت خواهد شد. ایشان از طمع، با توسل به سخنان فریبنده، از شما بهره‌کشی خواهند کرد...» [۴]

«ای خداوند، طریق‌های خود را به من بیاموز و راه‌های خویش را به من تعلیم ده. مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده، زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام.» [۱]

این آیه‌ای بود که ساره در دل می‌خواند و با خواندنش آرام می‌گرفت. او با خدای خود نجوا می‌کرد که به او و الیاس بهترین و تأثیرگذارترین بیان را بدهد تا بتوانند به شایستگی از احمد الحسن دفاع کنند و حقانیت ادعایش را برای پدر، مادر و سرورش ثابت نمایند.

الیاس، پس از شنیدن پاسخ پدر که شاخه و نهال را - هر دو - مسیح معرفی کرد، ادامه داد و گفت: «پدر جان! لطفاً یک بار دیگر به متن آیه دقت کنید: «و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.» [۲]

چگونه می‌شود این دو یک شخصیت باشند، درحالی که آیه می‌گوید شاخه از ریشه‌های نهال است؟ اگر یکی بودند، حداقل می‌شد این‌گونه بیان شود که "نهالی از تنه یسی بیرون آمده و سپس شاخه خواهد شد!"؛ اما به صراحت آمده است که شاخه از ریشه‌های نهال خواهد شکفت. کاملاً واضح است که این دو اشاره به یک شخصیت یکسان ندارند.»

پدر لبخندی زد و گفت: «پسرم، از توضیحات متشکرم، ولی من این نظر را از خود بیان نکردم؛ بلکه آن را در تفاسیر مفسرین خوانده بودم. می‌دانی که برخی از مفسرین و بزرگان کلیسا "نهال و شاخه" را مسیح معرفی کرده‌اند. [۳] و حتماً با اصطلاح توازی یا "Parallelism" آشنا هستی. در بسیاری از آیات عبری، برای تأکید یا زیبایی، جمله در دو قسمت آورده می‌شود که هر قسمت تقریباً همان معنا را تکرار می‌کند یا آن را گسترش می‌دهد؛ مانند آیه زکریا ۹:۹. بسیار این آیه را دوست دارم، چراکه بشارت پادشاه موعود را می‌دهد:

«ای دختر صهیون! بسیار وجد بنما، و ای دختر



پدرجان! خوب است که نظرات گوناگون را بخوانیم و بسنجیم، اما نباید فراموش کنیم که بسیاری از انحراف‌ها و اختلافات دنیای مسیحیت، ناشی از تفاسیر همین مفسرین است. آن‌ها که به منبع اصلی کلام متصل نیستند، پس طبیعی است که نظرات‌شان کاملاً شخصی و بی‌ارتباط با آن سرچشمه باشد.

تصور کنید که نویسنده‌ای داستانی بنویسد و درباره آن و منظور نوشته‌اش با کسی سخن نگوید، اما کسانی پیدا شوند و سخنان او را تفسیر کنند. آیا می‌توان به تفاسیرشان اعتماد کرد، وقتی نویسنده اصلی آن‌ها را از مقصود و مفهوم آن داستان و شخصیت‌هایش آگاه نکرده است؟

باید از مفسران، برای این تفسیر خود که "نهال" و "شاخه" را یکی و تکرار دیگری می‌دانند، دلیل قطعی و محکم طلب کنیم؛ نه این که به راحتی سخنان را بپذیریم. شما به آیه زکریا ۹:۹ اشاره کردید که "الاغ" و "کره الاغ" برای تأکید در کنار هم بیان شده است و منظور حیوان واحدی است. اما پدر! لطفاً دقت کنید. اکنون موضوع بحث ما چیست؟ ما داریم از چه کسی سخن می‌گوییم؟ منجی!

حال به سراغ توصیفات معرفی‌شده برای شخص منجی در کتاب مقدس برویم. فقط به چند مورد اشاره می‌کنم و همین‌ها برای بیان منظورم کفایت می‌کند:

"تسلی‌دهنده"، "غلام امین و دانا"، "بره"، "شبه پسر انسان" و... وقتی این توصیفات را به دقت بررسی می‌کنیم، متوجه وجود یک شخصیت مرموز در کنار منجی می‌شویم که برای همگان مجهول است، به گونه‌ای که شاهد نظرات پراکنده و غیردقیقی درباره این شخص از سوی مفسران هستیم.

- در کنار تسلی‌دهنده، "رئیس این جهان" می‌آید.

- غلام امین و دانا در کنار "آقاییش" معرفی می‌شود.

- شبه پسر انسان در کنار "قدیم‌الایام" مطرح می‌شود.

- و از بره در کنار "پدرش" یاد می‌شود.

گاهی به طول عمر این شخص اشاره می‌شود. [۵]

در جایی او پدر منجی معرفی می‌گردد. [۶] در آیاتی

نیز او آقای غلام خود است و او را بر اهل خانه خود

می‌گمارد. [۷] و زمانی نیز با رئیس این جهان بودنش،

او را به ما می‌شناسانند. [۸]



ساره پاسخ داد: «بسیار خوب! حال بیاییم با دقت متن‌های مورد نظر را بررسی کنیم. در متن عبری آیه، از عبارت «ریشه‌هایش» استفاده شده و در متن غیر عبری دو بار کلمه «ریشه» به کار برده شده است.

حتماً می‌دانید که «ریشه» به معنای «تبار، نسب و نسل» است. اکنون نگاهی به عهد جدید و مکاشفه یوحنا بیندازیم.

او سپس کتاب مقدس را باز کرد و آیه مکاشفه ۵:۵ را برای دیگران خواند و گفت:

«لطفاً به این آیه که در وصف منجی آمده است دقت کنید:

«و یکی از آن پیران به من می‌گوید: «گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داوود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.»

حال، سؤالی دارم: داوود که سال‌ها پیش از این رؤیا از دنیا رفته بود، پس منظور از این که نجات‌دهنده از ریشه داوود است چیست؟ آیا انتظار داریم که وی فرزند مستقیم داوود باشد؟ یا این را پذیرفته‌ایم که او از نسل داوود است؟ می‌دانم که همگی این نجات‌دهنده را که از ریشه داوود است عیسای مسیح می‌دانید. داوود که صدها سال پیش از عیسی متولد شد و زندگی کرد، پس براساس این باورتن نتیجه می‌شود که «ریشه» به معنای نسل است، نه فرزند مستقیم.

بگذار خلاصه بگویم:

شما از طرفی نجات‌دهنده در کتاب مکاشفه را، که از ریشه داوود است، عیسای مسیح می‌دانید؛ و از طرف دیگر عیسی از نسل داوود است. پس شما نیز این را پذیرفته‌اید که «ریشه» به معنای نسل است، نه فرزند مستقیم.

الیاس گفت:

«معلوم است! منظور این است که نسب و نژاد منجی به داوود می‌رسد.»

حال سؤالی دارم: چرا در آیه اشعیا ۱۱:۱ نیز همین را انتظار نداشته باشیم؟ «شاخه» در کنار «نهال» می‌آید؛ باز هم منجی در کنار همان شخص مرموز! ما دلیل کتاب مقدسی می‌آوریم؛ و در مقابل، درخواستمان نیز بر همین اساس است، نه صرفاً نظرات و تفاسیر شخصی!

بگذریم! پس در آیه به صراحت آمده که شاخه از ریشه‌های نهال است، نه این که خود نهال باشد! [۹] پس این دو هرگز نمی‌توانند یک شخصیت واحد باشند.

پدر سری به نشانه تأیید و علاقه‌مندی به شنیدن ادامه سخنان دخترش تکان می‌داد. ساره سپس رو به سرش کرد و ادامه داد: «سروش، نظر تو چیست؟ تو نیز همچون پدر، «نهال و شاخه» را عیسی می‌دانی؟»

سروش پاسخ داد: «با احترام به پدر، خیر! من نیز این دو را یکی نمی‌دانم، و در نظرات مفسران خوانده بودم که منظور این آیه، مریم و عیسی هستند. [۱۰] البته افرادی که اکنون به تفسیرهایشان استناد کرده‌ام، متنی از آیه اشعیا ۱۱:۱ را استفاده کرده‌اند که تفاوت‌هایی با متن عبری دارد. یعنی متن عبری می‌گوید:

«و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.»

اما در متن مورد نظر آن‌ها، به جای کلمه نهال (Shoot) و شاخه (Branch)، به ترتیب از عبارات چوب‌دستی (Rod) و گل (Flower) استفاده شده است و آیه به این صورت خوانده می‌شود: "چوب‌دستی‌ای از ریشه یسی ظاهر خواهد شد و از ریشه او یک گل سر بر خواهد آورد." [۱۱]

همان‌طور که می‌دانید، مریم از نسل داوود است و داوود فرزند یسی؛ پس مریم همان است که آیه می‌گوید از ریشه یسی بیرون می‌آید و عیسی گلی است که از ریشه مریم می‌شکفت.



ساره ادامه داد:

«بسیار عالی! حال که پذیرفته‌ایم نجات‌دهنده از ریشهٔ داوود و از نسل اوست، چرا برای «شاخه» که قرار است از ریشهٔ «نهال» بشکفد، این‌طور معنا می‌کنند که او فرزند مستقیم نهال است؟! و اصلاً آیا به تفسیر آن‌ها توجه کرده‌اید؟!

«چوب‌دستی [در متن غیرعبری] را مریم می‌دانند، با این‌که او نیز از ریشهٔ یسی است و فرزند مستقیم او نیست؛ اما «گل» [در متن غیرعبری] را عیسی و فرزند مستقیم مریم معرفی کرده‌اند. این چه تناقضی است که در آن گرفتار شده‌اند؟ اگر «ریشه» در بخش اول آیه به «نسل» اشاره دارد، پس در بخش دوم آیه نیز به همین معنا تفسیر شود. چه اشکالی دارد؟!

نکتهٔ دیگر این‌که وجه مشترک هر دو گروه از تفاسیر این است که شخصیت دوم این آیه، یعنی «شاخه یا گل»، عیسا است؛ که با توضیحات احمد الحسن روشن شده است که او هرگز نمی‌تواند عیسی باشد.»

این گفت‌وگوی داستانی ادامه دارد...





منابع:

[۱] مزامیر ۴:۲۵-۵

[۲] اشعیا ۱:۱۱

[۳] متیو هنری (Matthew Henry) که مفسری پروتستان (کالوینیسم) بود، دربارهٔ مسیح می‌گوید: «او یک نهال و یک شاخه نامیده می‌شود».

-قمص تادرس یعقوب ملطی، مفسر ارتدوکس (قبطی) نیز می‌گوید:
«مسیح همانند نهال یا شاخه، متواضع ظاهر می‌شود»:

و در سایت رسمی شاهدان یهوه می‌خوانیم:

«إِشْعِيَا می‌نویسد: «نهالی از تنهٔ یَسَى بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.» (إِشْعِيَا ۱:۱۱؛ با مزمور ۱۱:۱۳۲ مقایسه شود). «نهال» و «شاخه» هر دو نشانگر آن هستند که مسیح از اخلاف یَسَى [یَسَا] و از دودمان پسرش داود که به‌عنوان پادشاه اسرائیل با روغن مسح شده بود، خواهد بود. (۱-اسموئیل ۱۶:۱۳؛ اِزْمِیا ۵:۲۳؛ مکاشفه ۱۶:۲۲) هنگامی که مسیح حقیقی بیاید، این «شاخه» از خاندان داود، میوهٔ خوب بار خواهد آورد.» (نبوت اشعیا، جلد اول (اش-۱) ۲۰۰۱؛ فصل ۱۳؛ نجات و شادی زیر سایهٔ سلطنت مسیح؛

مسیح - رهبری لایق)

[۴] دوم پطرس ۱:۲-۳

[۵] دانیال، فصل ۷

[۶] مکاشفه، فصل ۱۴

[۷] متی، فصل ۲۴

[۸] یوحنا، فصل ۱۶

[۹] ممکن است سؤال پیش بیاید که نهالی که از تنهٔ درخت می‌روید، ریشه‌هایی ندارد که بتوان گفت شاخه از ریشه‌های نهال خارج شده است.

در پاسخ می‌گوییم: عبارت «ریشه» در متون کتاب مقدس، لزوماً معنای گیاه‌شناسی واقعی را ندارد؛ بلکه می‌تواند معنای استعاری داشته باشد و همان‌طور که در مکاشفه آمده، به معنای نسل باشد.

اگر بخواهیم صرفاً از منظر گیاه‌شناسی بنگریم، یک شاخه نمی‌تواند عدالت را بر روی زمین برپا کند، یا داوود ریشه به آن معنا ندارد، ولی می‌گوییم نجات‌دهنده از ریشهٔ اوست.

[۱۰] اَمْبِرُز می‌گوید:

«ریشهٔ پاتریارک یَسَى، خانوادهٔ یهودیان است، مریم چوب‌دستی است، مسیح گُلِ مریم که در آستانه گسترش بوی خوش ایمان در سراسر جهان، از رحم باکره جوانه زد.»



- لئون یکم که پاپ کلیسای کاتولیک، و از پدران کلیسا و ستایش‌شده در کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتدوکس شرقی و جماعت آن‌گلیکن است، می‌گوید:

«چوب‌دستی‌ای از ریشهٔ یَسَى بیرون خواهد آمد، و از ریشهٔ او گلی برخواهد خاست. در آن چوب‌دستی، بدون شک مریم باکرهٔ برکت داده شده پیش‌بینی می‌شود، که از تنهٔ یَسَى و داوود برخاست و توسط روح‌القدس بارور شد، گُلِ جدیدی از بدن انسان به وجود آورد، و یک مادر باکره شد.» (لئون یکم، خطبهٔ ۱:۲۴)



-کودوآلتدئوس (Quodvultdeus)، که اسقف کارتاژ و از دیگر پدران کلیسا و ستایش‌شده در کلیسای کاتولیک و ارتدکس شرقی است، نیز نظرش با نظر اَمْبِرُز و لئون یکم شباهت دارد. او گفته است:

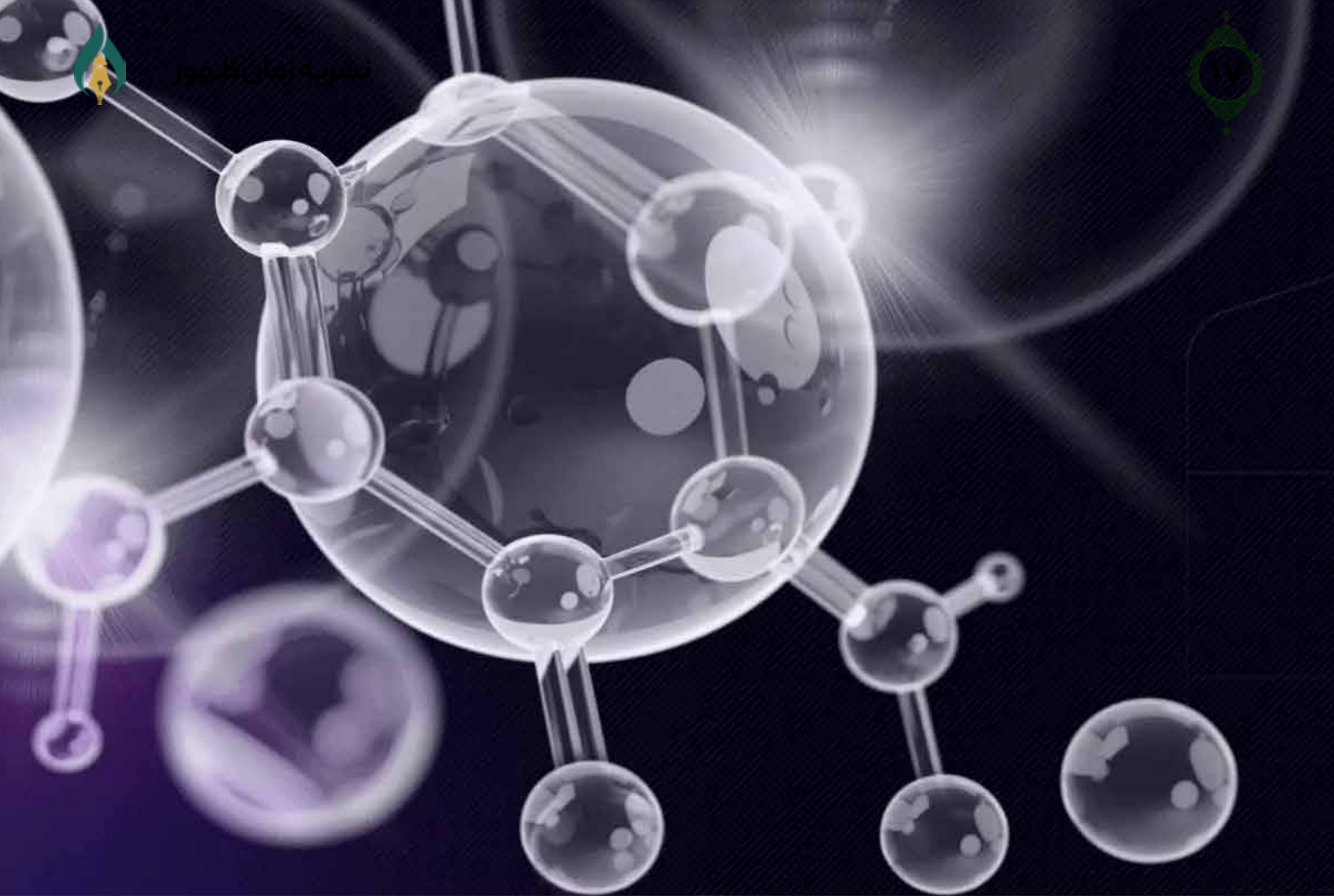
«و جای دیگر: "و چوب‌دستی‌ای از ریشهٔ یَسَى بیرون خواهد آمد و از ریشهٔ او یک گل سر بر خواهد آورد." شاخه به معنای مریم باکره است و گلِ آن چوب‌دستی نشان‌دهندهٔ پسر باکره، خداوند عیسی مسیح است.» - لازم به ذکر است که این افراد و گروهی از پدران





کلیسا متن اشعیا ۱:۱۱ را درحالی آورده‌اند که با متن عبری تفاوت‌هایی دارد. در این متن، به جای نهال (Shoot) و شاخه (Branch) به ترتیب از عبارات چوب‌دستی (Rod) و گل (Flower) صحبت شده است و آیه چنین خوانده می‌شود: «چوب‌دستی‌ای از ریشه یثی ظاهر خواهد شد و از ریشه او یک گل سر بر خواهد آورد.» [۱۱] پانوش ۱۰





ماتریالیسم زیر ذره بین علم

به قلم میعاد مسعودی



چکیده

تعریف ماتریالیسم

ماتریالیسم دیدگاهی است که می‌گوید هرآنچه وجود دارد، مادی یا فیزیکی است. به عبارت دیگر، همهٔ حقایق وابسته به حقایق فیزیکی در مورد جهان هستند یا به آن‌ها تقلیل‌پذیرند؛ از جمله حالات ذهنی و آگاهی. [۱]

توضیح: ماتریالیسم باور دارد که تنها ماده وجود دارد؛ هر چیزی که هست، از جمله ذهن، احساس یا آگاهی، در نهایت نتیجهٔ فرایندهای فیزیکی (مثل فعالیت مغز و قوانین طبیعت) است و هیچ چیز «غیرمادی» یا «روحانی» جدا از ماده وجود ندارد.

هدف این مقالات، نقد و بررسی دیدگاهی است که علم را در تقابل با دین قرار می‌دهد و بر این باور است که واقعیت منحصر به ماده بوده، غیب قابل اثبات نیست و دین و باور به خداوند صرفاً ساختهٔ ذهن انسان و محصول شرایط تاریخی و اجتماعی‌اند. این رویکرد، که ریشه در ماتریالیسم فلسفی دارد، در دوران معاصر، با تکیه بر برخی دستاوردهای علمی در حوزه‌هایی چون کیهان‌شناسی، زیست‌شناسی و علوم اعصاب، با اقبال بیشتری مواجه شده است.

گسترش این نگرش، به‌ویژه در تبیین منشأ جهان و حیات انسان بر اساس فرایندهای طبیعی، موجب شده است بخشی از متفکران دینی، در مواجهه با آن، دچار سردرگمی شده و واکنش‌هایی عمدتاً دفاعی یا مبتنی بر نفی کلی علم مدرن نشان دهند. این مقاله می‌کوشد با پرهیز از این دوگانه‌سازی ساده‌انگارانه، مسئله را در چارچوب «علم به مثابه روش» و نه «علم به مثابه ایدئولوژی» بازخوانی کند.

در این نوشتار، ماتریالیسم نه تنها از منظر فلسفی، بلکه بر پایهٔ داده‌ها و نظریه‌های معتبر علمی بررسی می‌شود؛ از فلسفهٔ علم و مبانی معرفت‌شناختی آن گرفته تا فیزیک نوین، کیهان‌شناسی معاصر و زیست‌شناسی تکاملی. هدف آن است که روشن شود آیا علم، آن‌گونه که مدعیان ماتریالیسم می‌پندارند، به‌طور کامل این جهان‌بینی را تأیید می‌کند یا خود علم، محدودیت‌ها و پرسش‌هایی را پیش می‌کشد که از چارچوب تبیین‌های صرفاً مادی فراتر می‌روند.

در نهایت، مقاله به این پرسش اساسی می‌پردازد که آیا می‌توان، براساس دستاوردهای علم روز، دیدگاهی بدیل ارائه داد که هم با روش علمی سازگار باشد و هم با ساحت‌های عمیق‌تر فطرت انسانی - مانند معنا، آگاهی و غایت - نسبت معناداری برقرار کند.





هدف از این سلسله مقاله

هدف از این مقاله، زدودن دیدگاهی است که باور دارد علم مقابل دین است و نمی‌توان غیب را اثبات کرد و تمام هستی و وجود انسان برگرفته از ماده بوده و دین و خداوند از خیال انسان سرچشمه گرفته و ساخته دست بشر است... البته این دیدگاه در قرن جدید طرفداران بیشتری پیدا کرده و دلیل آن، کشفیات نوینی است که در رابطه با چگونگی تشکیل جهان و وجود انسان از دل علم سر برآورده و باعث شده علمای ادیان الهی مقابل آن مستأصل شوند و چاره‌ای جز ایستادگی مقابل آن نیابند. در ادامه، قصد داریم خود را در جریان علم حقیقی قرار دهیم و ماتریالیسم را از دیدگاه فلسفی و علمی بررسی کنیم تا ببینیم آیا علم این دیدگاه را کاملاً تأیید می‌کند یا خیر! و آیا کسی توانسته دیدگاهی جایگزین برای آن مطرح کند که متناسب با علم روز دنیا و فطرت حقیقی انسان باشد؟

تاریخچه ماتریالیسم

الف) آغاز در یونان و روم باستان:

براساس دانشنامهٔ بریتانیکا [۲]، ماتریالیسم از یونان و روم باستان، توسط لوکیپوس و دموکریتوس، در قرن ۵ پیش از میلاد آغاز شد. دموکریتوس معتقد بود جهان از اتم‌ها و فضای خالی ساخته شده است و تغییرات پدیده‌های جهان ناشی از تغییر در آرایش اتم‌هاست. او همچنین تصور می‌کرد نفس از اتم‌های نرم تشکیل شده و ادراک‌ها بر اثر حرکت اتم‌های اشیا بر اتم‌های نفس پدید می‌آیند. اپیکور یکی از تأثیرگذارترین ماتریالیست‌های

یونانی بود که، برخلاف دموکریتوس، قائل به انحرافات تصادفی اتم‌ها شد تا امکان آزادی را توضیح دهد. بخش اخلاقی فلسفهٔ اپیکور تأکید بر لذت و اجتناب از رنج داشت، گرچه آن اخلاق او لزوماً «ماتریالیستی به معنای منفی» نبود.

ب) دورهٔ میانی:

در دورهٔ میانه، ماتریالیسم تا حد زیادی افول یافت؛ فلسفهٔ دینی و الهیاتی غالب شد. اما در اوایل قرن ۱۷، سنت اپیکوری دوباره در فلاسفه‌ای مثل پیرگاسندی احیا شد، با تأکید بر اتم‌گرایی در قالبی سازگار با علم نوین. توماس هابز یکی از مهم‌ترین فلاسفهٔ دورهٔ جدید بود که مادی‌گرایی مکانیکی خود را از طبیعت به روان انسان و جامعه گسترش داد.

ج) قرن ۱۸ و ۱۹:

در قرن ۱۸، فلاسفهٔ فرانسوی مانند دیدرو و بارون دهلباخ فلسفهٔ مادی‌گرایانه را بسیار پیش بردند. در قرن ۱۹، مکتب ماتریالیسم دیالکتیکی یا مادی‌گرایی دیالکتیکی توسط مارکس و انگلس تعریف شد که ماده را به‌عنوان پایهٔ اصلی واقعیت در فرایند تغییر تاریخی می‌دیدند.

د) قرن ۲۰ به بعد ماتریالیسم مدرن و فیزیکالیسم:

در فلسفهٔ معاصر، «ماتریالیسم» غالباً به معنای فیزیکالیسم به کار می‌رود، یعنی دیدگاهی که می‌گوید همهٔ واقعیت‌ها به فرایندهای فیزیکی وابسته‌اند یا قابل فروکاست به آن‌ها هستند. [۳]

می‌توان گفت اوج شکوفایی ماتریالیسم از قرن بیستم به بعد رخ داد؛ زیرا کشفیات نوین در حوزه‌های فیزیک و زیست‌شناسی، ذهن بسیاری از متفکران را به سوی ماتریالیسم علمی سوق داد. در این میان، جهل و مقاومت علمای



ادیان در برابر علم، و ناتوانی آنان در ارائه توجیهی منطقی و علمی برای هماهنگ‌سازی باورهای دینی با یافته‌های علمی، عملاً آب به آسیاب خدانا باوران و طرفداران ماتریالیسم ریخت. سیر تاریخی ماتریالیسم نشان می‌دهد که این اندیشه، از تأملات ابتدایی فیلسوفان یونانی تا نظریات علمی قرن بیستم، همواره در جست‌وجوی تبیینی مادی از جهان بوده است. اما این تلاش‌ها در نهایت به شکل‌گیری مجموعه‌ای از دیدگاه‌های مشخص انجامید که مستقیماً به انکار وجود خدا منتهی می‌شوند. اکنون به سراغ این دیدگاه‌ها می‌رویم.

دیدگاه‌های ماتریالیستی در تضاد با وجود خدا:

۱. بسندگی طبیعی:

یکی از مهم‌ترین پایه‌های ماتریالیسم، باور به بسندگی طبیعت است؛ یعنی طبیعت برای تبیین جهان کافی است و نیاز به موجودی فرامادی نیست؛ پیدایش و تنوع حیات را می‌توان با فرایندهای طبیعی مثل انتخاب طبیعی توضیح داد، بدون نیاز به یک خالق هدف‌دار. جهان و انسان محصول تصادف و سازگاری تدریجی هستند، نه حاصل خلقت خالق هدفمند و هوشمند. می‌توان داروین و داوکینز را جزو اصلی‌ترین نمایندگان این تفکر نام برد.

۲. وابستگی ذهن به مغز:

ذهن پدیده‌ای فیزیکی است. اگر ذهن و آگاهی محصول ماده‌اند، پس نیازی به فرض یک «روح» یا «جوهر غیرمادی» نیست. چرچلند و دنیل دنت در رابطه با این مطلب از صاحب‌نظران مشهور هستند.





۳. مسئله شر و ناسازگاری صفات الهی:

وجود شر با خدایی خیر و قادر مطلق ناسازگار است.

دیوید هیوم می‌گوید: «آیا او (خدا) خواهان آن است که از شر جلوگیری کند، اما قادر نیست؟ پس او قادر مطلق نیست. آیا قادر است، اما خواهان نیست؟ پس او بدخواه است. آیا او هم قادر است و هم می‌خواهد؟ پس شر از کجاست؟» [۴]

برخی فیلسوفان استدلال می‌کنند صفات سنتی خدا (مثل قدرت مطلق، علم مطلق، خیر مطلق) با هم ناسازگارند یا منجر به تناقض منطقی می‌شوند. مثال: آیا خدا می‌تواند سنگی بسازد که خودش نتواند بلند کند؟ اگر بله، دیگر قدرت مطلق نیست؛ اگر نه، باز هم نیست!

همچنین، براساس «قضیه کانتور»، تمام مجموعه‌های نامتناهی قابلیت گسترش دارند. از طرفی، دانستن تمام حقایقی که نامتناهی‌اند، از لحاظ منطقی محال است. پس چطور با علم مطلق خداوند جمع می‌شود؟

۴. نبود شواهد وجود خدا:

اگر خدا واقعاً در جهان نقش دارد (مثلاً در دعا، معجزه یا نظام طبیعت دخالت می‌کند)، باید شواهدی تجربی و قابل مشاهده از آن وجود داشته باشد. نمایندگان مشهور: ریچارد داوکینز، سام هریس.

۵. منشأ اجتماعی دین:

زیگموند فروید، بنیان‌گذار روان‌کاوی (Psychoanalysis)، یکی از برجسته‌ترین منتقدان خاستگاه مذهبی بود و در کتاب آینده یک توهم (The Future of an Illusion) آورده است:

«دین یک توهم است، مجموعه‌ای از باورها و گزاره‌هایی که انسان به آن‌ها پناه می‌برد تا اضطراب‌ها و ترس‌های روانی خود را تسکین دهد، نه این‌که آن‌ها را براساس کشف مستقیم واقعیت متافیزیکی یافته باشد.»
فوررباخ در کتاب جوهر مسیحیت نیز با فروید هم‌عقیده است.

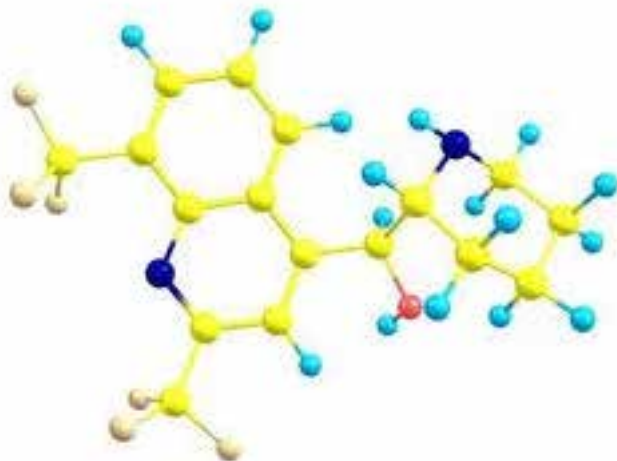
۶. فیزیکالیسم:

این دیدگاه بر این باور است که کل جهان قابل توضیح در چارچوب فیزیک و ریاضیات است. مشهورترین شخص در این دسته، استیون هاوکینگ، است. هاوکینگ در تمام آثارش بر این باور است که:

«جهان را می‌توان به‌طور کامل با قوانین فیزیکی توضیح داد، بدون نیاز به فرض وجود خداوند به‌عنوان خالق یا علت نخستین.»

او به‌صراحت گفته است:

«چون قانونی مانند گرانش وجود دارد، جهان می‌تواند و خودبه‌خود از هیچ پدید آید. نیازی نیست خدا را برای روشن کردن آغاز عالم فرا بخوانیم.» [۵]





در ادامه، دیدگاه‌های ماتریالیستی را به بوته نقد می‌گذاریم تا بررسی کنیم آیا عالمان ادیان الهی - که خود را نمایندگان دین می‌دانند - توانسته‌اند پاسخی منطقی و علمی به آن‌ها ارائه دهند؟ و در نهایت، خواهیم دید چه دیدگاهی توانسته جمع میان علم و ایمان را به درستی تبیین کند. ادامه دارد...

منابع:

- [۱] دایرةالمعارف فلسفه استنفورد، «فیزیکالیسم»، ویرایش شده در ۲۰۲۲.
- [۲] دانشنامه بریتانیکا دانشنامه‌ای است که نخستین بار در سال ۱۷۶۸ در ادینبرو منتشر شد. این دانشنامه قدیمی‌ترین دانشنامه انگلیسی‌زبان محسوب می‌شود.
- [۳] Reductionism
- تمام حالات ذهنی - مثل فکر، احساس، عشق، ترس - در نهایت چیزی جز واکنش‌های الکتروشیمیایی نوروها در مغز نیستند. یعنی اگر واکنش‌های مولکولی و ساختار سلول‌های مغز را بشناسیم، در اصل ذهن را فهمیده‌ایم.
- [۴] دیوید هیوم، «گفت‌وگوهایی در باب دین طبیعی»، پروژه گوتنبرگ.
- [۵] استیون هاوکینگ، طرح بزرگ (The Grand Design)، سال ۲۰۱۰.





نقد برنامه مقایسه الهیات اسلام و مسیحیت

پاسخ‌هایی به کشیش ساسان توسلی

وقتی آن‌ها باور دارند که پسر از پدر مولود یا منفصل شده است، پس پسر کاملاً با پدر مطابقت دارد و تمایزی بین عیسی علیه السلام و پدر نیست

قسمت سوم

به قلم یشو عا خطیب



• پیش‌گفتار

در ادامه دو قسمت پیشین، به بررسی ادعای دیگری از کشیش ساسان توسلی می‌پردازیم؛ او به این مضمون می‌گوید:

«بگذار یک آیه دیگر نیز از قرآن می‌خواهم بخوانی. این را به تو نگفته بودم بخوانی. امیدوارم که شماره آیه آن همان باشد که من اینجا نوشتم؛ سوره ۶، آیه ۱۰۱ می‌گویم. حالا شاید در بعضی از قرآن‌ها شماره‌ها یکی دو تا بالا و پایین باشد.» [۱]

سپس مجری برنامه، ادوین کشیش آبنوس، آیه را می‌خواند؛ سپس آقای توسلی به این مضمون می‌گوید: «ببین! دوباره سوءتفاهم قرآن! که اگر ما می‌گوییم عیسی مسیح فرزند خداست، پس باید خدا یک جفت نیز داشته باشد!

پس خدا باید یک زن، یک همسری داشته باشد که اگر می‌گوییم پدر، پس مسیح دیگر باید مادر نیز داشته باشد؛ چطور می‌تواند پدر بگوید "خدا پدر من است"، پس مادر او چه می‌شود؟! پس می‌خواهم بگویم انگار قرآن اصلاً صحبت الهیات مسیحی را، ایمان مسیحی را، نفهمیده است. که نه، ما نمی‌گوییم خدا نیاز به یک همسر دارد که فرزند داشته باشد؛ این‌ها صحبت‌های روحانی درباره مسیح است که می‌کنیم، نه صحبت‌های جسم؛ نه اینکه خدا باید رابطه جنسی داشته باشد که فرزند داشته باشد؛ پس می‌خواهم بگویم یک قسمت از صحبت‌ها، [یا] اعتراضات اسلام به مسیحیت، سوءتفاهمات است؛ نه همه آن.» [۲]

اما آیه مورد بحث این آیه شریفه است:

(پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد، در صورتی که برای او همسری نبوده، و هر چیزی را آفریده، و اوست که به هر چیزی داناست). [۳]

پرسش این است که آیا کشیش ساسان توسلی به درستی متوجه منظور قرآن شده است؟!



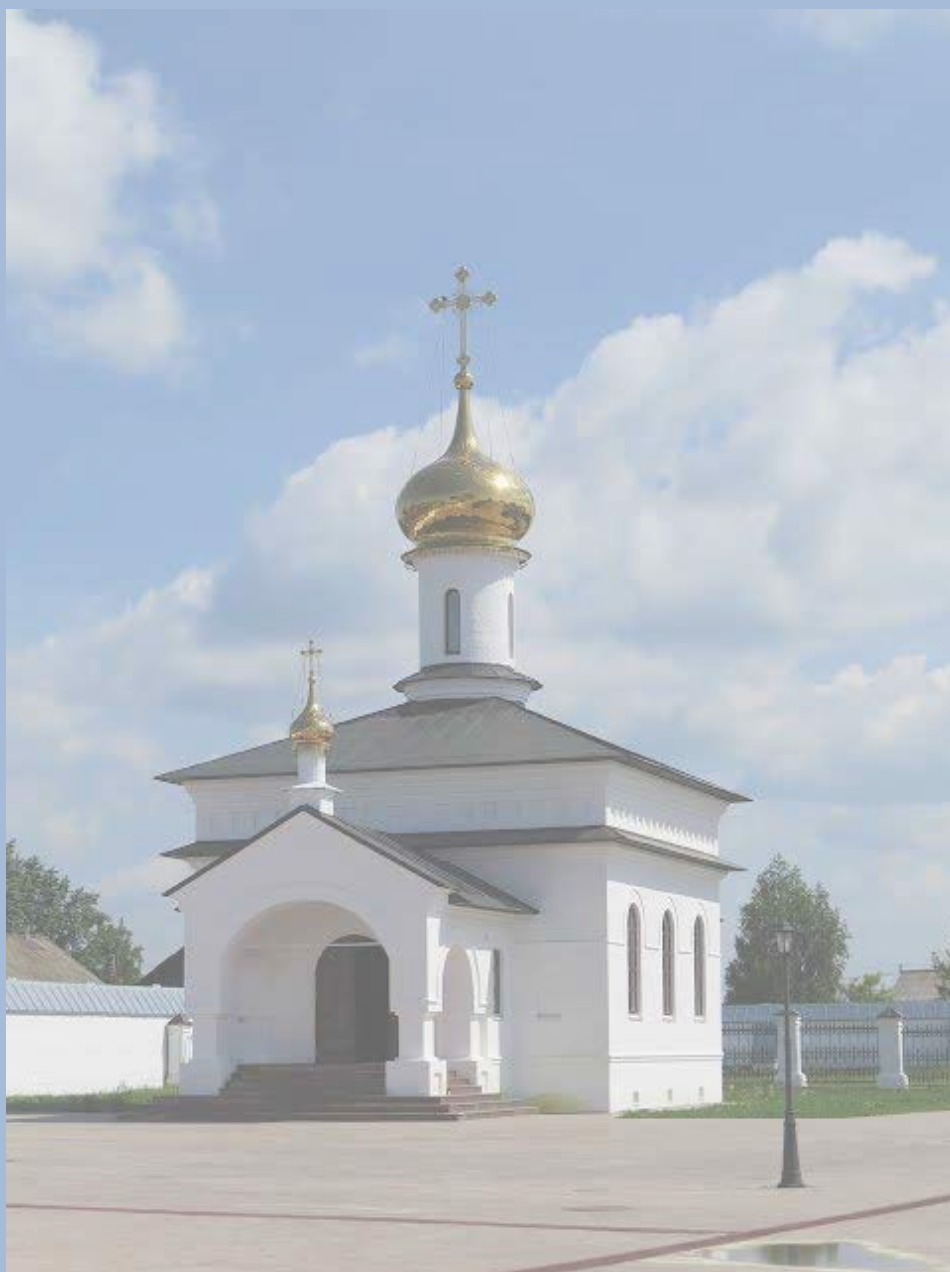


• سوء تفاهم کشیش ساسان توسلی

سید احمد الحسن - تنها سخن‌گوی رسمی اسلام در زمان ما - در حین توضیح دربارهٔ این موضوع که عیسی علیه‌السلام خدا را پدر خطاب کرده است، حدیثی را آورده است که سخن بزرگ‌ترین شخصیت اسلام، یعنی پیامبر خدا حضرت محمد (ص)، است [۴]؛ که این حدیث شریف چنین است:

علی‌بن ابراهیم از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از ابوعبدالله (علیه‌السلام) نقل می‌کند: «**رسول خدا (ص) فرمود: آفریده‌ها خانوادهٔ خدا هستند؛ پس محبوب‌ترین آفریده‌ها در نظر خدا کسی است که به خانوادهٔ خدا سودی برساند و بر خانواده‌ای شادی وارد کند.**» [۵]

این حدیث شریف به روشنی نشان می‌دهد که هیچ اشکالی وجود ندارد که خدا را پدر خود خطاب کنیم و به عبارت دیگر، هیچ اشکالی وجود ندارد که عیسی علیه‌السلام را پسر خدا بدانیم و هم‌چنین مشخص می‌کند که آقای دکتر توسلی دربارهٔ موضع اسلام و قرآن نسبت به پسر خدا بودن عیسی علیه‌السلام دچار سوء تفاهم شده است؛ بنابراین آیه باید دربارهٔ موضوع دیگری بحث کرده باشد.





• مولود شدن پسر از پدر

نمی‌دانم چرا آقای دکتر توسلی پیش از آوردن کلام قرآن، توضیحی دربارهٔ باور خود - یعنی مولود شدن پسر از پدر - نمی‌دهد و سپس درصدد این موضوع است که به قرآن - که آکنده از موضوعات روحانی و باطنی عمیق است - درس بدهد و بگوید این‌ها صحبت‌های روحانی است و جسمانی نیست؟!

پس به باور بنده لازم است که در همین ابتدا کلمات یکی از بزرگ‌ترین پدران کلیسا، یعنی یوحنا دمشقی، را بیاورم که تقریباً یک قرن و اندی با حیات پربرکت پیامبر اسلام (ص) فاصلهٔ زمانی داشت؛ دمشقی در بحث پدر و پسر گفته است:

«خدا همچنین پدر است، همیشه نامولود؛ زیرا او از هیچ‌کس زاییده نشده؛ ولی پسر هم‌ابدی خود را زاییده است؛ خدا همانند پسر است، [پسر] همیشه همراه پدر، زاییده‌شده از پدر بدون زمان، همیشگی، بدون تغییر یا هوای نفس، یا جدایی از او.» [۶]

باید بگویم که آیهٔ قرآن دربارهٔ همین موضوع صحبت می‌کند و اشکالی را دربارهٔ این باور طرح می‌کند که لازم است ساسان توسلی و سایر مسیحیان که دربارهٔ این آیه به اشتباه افتاده‌اند، به آن دقت نمایند.

• توضیح آیه از جانب سید احمد الحسن

در ابتدا می‌خواهم این باور مسیحیان تثلیثی را یادآوری کنم که آن‌ها باور دارند هر سه اُنوم [۷]، یعنی پدر (خدای پاک و بلندمرتبه) و پسر (عیسی) و روح‌القدس، دارای یک جوهر یا ذات هستند؛ اما با این حال از یکدیگر متمایزند و یکی نیستند. پس از بیان این یادآوری، توضیح سید احمد الحسن دربارهٔ آیهٔ مورد بحث از قرآن را ارائه می‌کنم؛ او می‌گوید:

«اگر به وجود اختلاف یا تمایز یا تفاوت معتقد باشید - همان‌طور که نصارا امروزه چنین باور دارند و می‌گویند اقاویم از هم متمایزند - این الزاماً به معنای وجود لاهوت دوم است (... صَاحِبَةً؛ همسر...) تا پسر از دو تا صادر شده باشد که در این صورت مطابق با هیچ‌کدام نخواهد بود؛ چراکه او از هر دوی این‌ها با هم صادر شده است؛ بنابراین آیا شما به وجود لاهوت دوم (الصاحبة: همسر) که پیش از پسر بوده است اعتقاد دارید؟!

بدانید اگر به وجود پسر معتقدید، به‌ناچار باید قبل از او به وجود لاهوت دوم (الصاحبة: همسر) معترف شوید؛ وگرنه چطور بدون وجود لاهوت مطلق دوم (الصاحبة: همسر) از پدید آمدن پسر (لاهورت مطلق) که از آن حاصل شده است) دم می‌زنید؛ آن هم از همان ابتدای کار به‌همراه خدای سبحان و متعال!» [۸]

بنابراین، اشکال قرآن بر لقب «پسر خدا» بودن عیسی علیه‌السلام نیست؛ بلکه اشکال قرآن بر باور مسیحیان تثلیثی است که اعتقاد دارند از لاهوت مطلق (یعنی پدر یا خدا)، لاهوت مطلق دیگر (یعنی پسر) انفصال یا صادر، یا مولود شده است؛ و این دو لاهوت مطلق از یکدیگر متمایزند و یکی نیستند؛ اما هم‌زمان دارای یک ذات یا جوهرند! این باور آنان، همان‌طور که سید احمد الحسن توضیح می‌دهد، به معنای مطابقت پسر با پدر است. سید احمد الحسن می‌گوید:

«اگر بگویید این فرزند فقط از خدای سبحان و متعال صادر شده، به آن معناست که فرزند کاملاً با پدر مطابقت دارد - با قطع نظر از این که حقیقت بسیط (غیرمُرکَّب) مطلق نمی‌تواند متعدد و چندگانه باشد - حال، در این صدور چه مفهوم و چه حکمتی نهفته است؟! و حال آن که هیچ تمایز یا اختلاف و تغییری که بتوان به تصور آورد، وجود ندارد! آیا بر این باورید این پدر، غیرحکیم است؟! چراکه فرزندی از او متولد یا صادر شده است که نه برای او، سبحان و متعال، سودی به‌همراه دارد و



• تا اینجا

کشیش ساسان توسلی گمان می‌کرد که آیه ۱۰۱ سوره انعام دربارهٔ رد پسر خدا بودن عیسی علیه‌السلام صحبت می‌کند؛ اما در این مقاله تبیین شد که طبق حدیثی از پیامبر خدا حضرت محمد (ص)، اسلام با موضوع پسر خدا بودن مشکلی ندارد. همچنین مشخص شد که این آیه قرآن، در رد باور مسیحیان دربارهٔ انفصال یک لاهوت مطلق (یعنی پسر یا عیسی علیه‌السلام) از لاهوت مطلق دیگر (یعنی پدر یا خدای پاک و بلندمرتبه) است که از یکدیگر متمایزند! همان‌طور که براساس روشنگری سید احمد الحسن ارائه شد، وقتی آن‌ها باور دارند که پسر از پدر مولود یا منفصل شده است، پس پسر کاملاً با پدر مطابقت دارد و تمایزی بین عیسی علیه‌السلام و پدر نیست! اما آن‌ها باور دارند که این دو اقنوم از یکدیگر متمایزند! اینجاست که قرآن، اشکال این باور را بیان می‌کند؛ که مسیحیان تثلیثی با چنین باوری، به وجود لاهوت مطلق دیگری نیز معترف شده‌اند که پسر از آن نیز مولود شده است؛ چراکه تنها در این صورت است که پسر، متمایز از پدر خواهد بود. [۱۲]

با ما همراه باشید...

نه برای دیگری؟!» [۹]

برای توضیح بیشتر:

اگر الف و ب دارای یک جوهر و ذات باشند - یا به عبارت دیگر، کاملاً از هر جهت با هم مطابق باشند - یعنی در ذات، صفات، مرتبه و وجود تفاوتی نداشته باشند، در این صورت الف و ب، دو چیز نیستند، بلکه یک چیزند. چون اگر دو چیز باشند، باید حداقل یک تفاوت داشته باشند (در زمان، امکان یا ذات). پس اگر کسی بگوید: «موجودی با خدا کاملاً مطابق است»، باید بپذیرد که: یا آن موجود، عین خداست (یگانگی وجودی دارد)، یا اینکه در واقع تفاوتی هست، و در نتیجه تطابق کامل ممکن نیست.

همچنین سید احمد الحسن می‌گوید:

«کسی که معتقد باشد بین این دو تمایز و تفاوت هست، الوهیت مطلق بودن الوهیت دوم، عقیده‌اش را نقض می‌کند؛ زیرا این نقض بر او وارد و به‌جاست و تمایزی نمی‌تواند باشد جز در کمال مطلق» [۱۰]

پس، از طرفی باید بدانیم که لاهوت مطلق، کمال مطلق دارد؛ یعنی وجودی که همهٔ صفات کمال (علم، مهربانی، بزرگی، بردباری، قدرت، بی‌نیازی و...) را به‌صورت نامحدود، بی‌نقص، ازلی و ذاتی داراست. و هنگامی که می‌گویند پدر و پسر، لاهوت مطلق‌اند اما از یکدیگر متمایزند، باید بدانند که این تفاوت باید در مرتبهٔ کمالشان باشد! یعنی ناگزیرند بپذیرند یکی کامل‌تر از دیگری است و آن دیگری ناکامل است؛ و در این صورت، دیگر نمی‌تواند لاهوت مطلق باشد. برای نمونه، اگر بگویند پسر که از پدر مولود شده است، لاهوت مطلق است، پس باید بپذیرند که پدر یا خدا، لاهوت مطلق نیست! بنابراین، تعدد لاهوت با فرض «کمال مطلق» باطل می‌شود. [۱۱]



منابع:

[۱] دقیقه ۲۰:۰۰ به بعد:



[۲] همان
[۳] سورة انعام، آیه ۱۰۱: (يَدِيْعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اَنِّي يَكُوْنُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ)

[۴] ر.ک: سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج، ج ۳، پاسخ به سؤال ۲۵۳؛ او توضیحات بیشتری را نیز آورده است که بسیار مفید است و می‌توانید از آن بهره‌های فراوانی ببرید؛ آندریاس انصاری، نشریه زمان ظهور، شماره ۱۶۳، سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ۱۰۱ یوحنا دمشقی، قسمت پانزدهم: ۱۰۳۴۲



[۵] شیخ کلینی، کافی - ط الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۶: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا.
[۶] یوحنا دمشقی، شرحی از ایمان ارتدوکس، کتاب ۱، فصل ۱۳. درباره جایگاه خدا، و اینکه تنها الوهیت غیرمختون است.
[۷] در وبسایت «قدیس تکلایمانوت قبطی ارتدکس» آمده است:
«کلمه "اقنوم" [تلفظ اَقْنوم] (*) معرب از کلمه سریانی "قنوما" - Qnoma است و معادل انگلیسی آن "Hypostasis" [تلفظ: هیپوستاسیس] است. جمع آن "اقانیم" [تلفظ اقانیم] است. کلمه "اقنوم" به معانی زیر اشاره دارد: شخص-ذات -عین - حقیقت - جوهر - اصل - ماهیت-طبیعت مفرد-موجود زنده‌ای که وجود مستقل دارد (یعنی اعمال خود را از ذات خود





می‌گیرد و نه از دیگری). این کلمه به‌طور خاص به اقانیم تثلیث مقدس، یعنی پدر، پسر و روح القدس، اطلاق می‌شود. در زبان یونانی، معادل آن-ύπόστασις (هیپوستاسیس) است. متن عربی: «أقنوم» (*) تعریب للكلمة السريانية "قنوما" -Qnoma، وبالإنجليزية هي Hypostasis وجمعها "أقانیم". وكلمة "أقنوم" تفيد المعاني التالية: شخص - ذات - عين - حقيقة - جوهر - أصل - ماهية - طبيعة مفردة - كائن حي قائم بذاته (أي أنه يستمد أعماله من ذاته وليس من آخر). واختصت الكلمة بأقانیم الثالوث القدوس الآب والابن والروح القدس، وهي في اليونانية πύστασις (هیپوستاسیس). ۲۴۳۷۶۸



[۸] سید احمد الحسن، توحید، ص ۱۱۱.

[۹] همان، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

[۱۰] همان، ص ۱۱۲.

[۱۱] ر.ک: آندریاس انصاری، نشریه زمان ظهور، شماره ۱۶۲، سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ۱۰۱ یوحنا دمشقی، قسمت

چهاردهم:

۱۰۲۵۷



[۱۲] سید احمد الحسن توضیحات بیشتری را در رد باور انفصال یک لاهوت مطلق (پسر) از لاهوت مطلق دیگر (پدر) ارائه کرده است که می‌توانید آن را مطالعه نمایید؛ ر.ک: آندریاس انصاری، نشریه زمان ظهور، شماره ۱۶۲، سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ۱۰۱ یوحنا دمشقی، قسمت چهاردهم:

۱۰۲۵۷





سفر کمال و طلب علم و دانش

قسمت اول: سرآغاز مسیر کمال

دکتر هیفاء بهبهانی

پروردگارا، سینه‌ام را گشاده ساز و کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشا تا سخنم را درک کنند.»

خداوند شما را به‌خاطر این دعوت مبارک پاداش دهد. از خداوند سبحان و متعال درخواست می‌کنم که به ما آنچه سودمند است بیاموزد و ما را از دانسته‌هایمان بهره‌مند سازد، ان‌شاءالله.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

«بالاترین درجه کمال، تفقه (فهم عمیق) دین، صبر بر مصیبت و مدیریت درآمد و زندگی است.»

امام باقر (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) کمال را در سه چیز خلاصه می‌کند:

اول: که شاید مهم‌ترین آن باشد، تفقه در دین است. و همان‌طور که می‌دانید، هدف ما در این زندگی دنیوی، همان‌طور که سید احمد الحسن به ما دستور می‌دهد، طلب کمال است؛ این‌که انسان در پایان این سفر، در پایان این امتحان، به سطح معینی از کمال برسد. البته کمال درجاتی دارد، و سید احمد الحسن بارها ما را به طلب علم تشویق کرده‌اند و تأکید بسیار زیادی از سوی ائمه (صلوات‌الله و سلامه‌علیهم) بر طلب علم مشاهده می‌شود. احادیث بسیاری وجود دارند که شاید برخی از آن‌ها را به یاد داشته باشید، از امام صادق و دیگر ائمه (علیهم‌السلام) با این مضمون که: تفقه در دین امری بسیار بسیار مهم است؛ به حدی که عبادت بدون فقه ممکن است هیچ ارزشی نداشته باشد.

امام باقر (صلوات‌الله‌علیه) می‌فرماید:

«بالاترین درجه کمال، فهم عمیق (تفقه) دین، صبر بر مصیبت و مدیریت درآمد و زندگی است.»

البته سید احمد الحسن از طریق انصار، حوزه علمیة مهدوی را تأسیس نموده و به ما آموختند که تفقه در دین به‌طور گسترده‌ای با این دعوت مبارک مرتبط است. و امام (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) توصیه فرمودند که انصار به حوزه علمیة پیوندند و دروس حوزوی را پاس بدارند و در آن سستی نکنند. این مسئله، بسیار مهم است...

ادامه دارد...